



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تاریخچہ مسجد مقدس جمکران



تاریخچہ
مسجد مقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخچه مسجد مقدس جمکران

نویسنده:

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | تاریخچه مسجد مقدس جمکران |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | اشاره |
| ۱۰ | تاریخچه مسجد مقدس جمکران |
| ۲۲ | دعای فرج |
| ۲۴ | دعای عهد |
| ۳۴ | تشرف مرحوم شیخ محمدتقی بافقی خدمت امام زمان علیه السلام در مسجد جمکران |
| ۴۲ | شفای سرطان پسر بچه سنی حنفی زاهدانی در مسجد جمکران قم |
| ۵۰ | شرح ماجرا از زبان مادر نوجوان سرطانی شفایافته |
| ۵۸ | برخی از وظایفی که شیعیان و دوستان امام زمان علیه السلام نسبت به آن حضرت دارند |
| ۶۴ | توسل به امام زمان علیه السلام |
| ۷۰ | درباره مرکز |

تاریخچه مسجد مقدس جمکران

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تاریخچه مسجد مقدس جمکران.

مشخصات نشر قم: مسجد مقدس جمکران، 1385.

مشخصات ظاهری 64 ص. م. س 12×8؛

شابک 2500 ریال 964-973-074-5:

شماره کتابشناسی ملی: 1105034

نوبت چاپ: اول

چاپ: سرور

تیراژ: 20000 جلد

قیمت: 250 تومان

شابک: 964 973 074 5

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران

تلفن و نمابر: 7253700، 0251 7253340

آدرس: قم صندوق پستی 617

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

شابک: 2500 ریال 9649730745:

ص: 1

اشاره

تاریخچه مسجد مقدّس جمکران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«یا صاحب الزمان ادرکنی»

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی که از علمای شیعه و از معاصرین شیخ صدوق رحمه الله بوده است، در کتاب خود به نام تاریخ قم، راجع به بنای مسجد مقدّس جمکران از کتاب «مونس الحزین فی معرفه الحقّ والیقین» چنین نقل کرده است:

شیخ حسن بن مثله جمکرانی که یکی از افراد صالح است، می گوید: من شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان 393 ه.ق در منزل خود در قریه جمکران خوابیده بودم.

ص: 5

نیمی از شب گذشته بود که ناگاه عده ای از مردم به در خانه من آمده و من را بیدار کردند و گفتند: برخیز و امر مولای خود حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را اجابت کن که تو را طلب نموده است.

شیخ حسن می گوید: برخاستم و (در تاریکی شب) خود را جمع و جور کرده و آماده شدم. از پشت در گفتم: بگذارید تا پیراهنم را بپوشم. گفتند «هو ما کان قمیصک»؛

آن پیراهن را نپوش که پیراهن تو نیست». دست بردم و شلوار خود را برداشتم، ندا آمد که «لیس ذلک منک فخذ سراویلک؛ آن شلواری که برداشتی مال تو نیست، شلوار خود را بردار. آن را انداخته و شلوار خود را برداشتم و پوشیدم. آن گاه به طرف کلید رفتم تا درب منزل

ص: 6

را باز کنم، ندا دادند که «الباب مفتوح؛ درب باز است».

چون به در منزل آمدم جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم، آن‌ها جواب سلام را دادند و مرحبا گفتند. سپس من را به مکانی که اکنون مسجد جمکران است آوردند، چون خوب نگاه کردم، تختی را دیدم که فرشی نیکو بر آن پهن شده و بالش‌های فاخر بر آن نهاده و جوانی سی‌ساله بر آن تخت و بر چهاربالش تکیه کرده و پیرمردی هم نزد او نشسته و کتابی در دست دارد و برای آن جوان می‌خواند و بیشتر از شصت مرد اطراف او بر روی زمین در حال نماز خواندن بودند که بعضی جامه‌های سفید و بعضی دیگر جامه‌های سبز بر تن داشتند.

ص: 7

آن پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود و من را به نشستن امر نمود، آن گاه امام علیه السلام اسم من را بردند و فرمودند: برو به حسنِ مُسلم بگو: پنج سال است که این زمین را تصرف کرده و در آن کشاورزی می نمایی، و ما آن را خراب می کنیم. این زمین شریفی است و حقّ تعالی آن را از زمین های دیگر برگزیده و شرافت داده است، امسال باز هم این زمین ها را آماده نموده ای تا در آن به کشت و زرع پردازی و حال آن که تو اجازه چنین کاری را نداری، بنابراین هر سود و منفعتی که تا به حال از این زمین به دست آورده ای، باید برگردانی تا در این مکان مسجدی بنا کنند. خدای عزّوجلّ به خاطر این امرِ خلافی که انجام داده ای و آن را جزء زمین خود کرده ای، دو پسر جوان تو

ص: 8

را از تو گرفت؛ اما تنبیه نشدی، اگر باز هم بخواهی چنین کاری کنی، کیفر الهی، آن گونه که به آن آگاه نباشی، بر تو نازل خواهد شد.

عرض کردم: ای آقا و مولایم! برای این موضوع باید نشانه و علامتی داشته باشم؛ زیرا مردم بدون نشانه سخن من را قبول نمی کنند.

امام علیه السلام فرمود: «إنا سنعلم هناک علامه؛ ما در اینجا علامت و نشانه قرار می دهیم» تا سخن تو را تصدیق نمایند. (در قم) نزد سید ابوالحسن برو، به او بگو تا با تو بیاید و حسن بن مُسلم را حاضر نماید و منافع چندساله را از او بگیرد و به مصرف بنای مسجد برساند. بقیه مخارج را از قریه رهقِ اردهال که ملک ماست بیاورند

ص: 9

و ساختمان مسجد را تمام کنند، نصف قریه رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله درآمد آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد نمایند.

به مردم بگو تا به این مکان رغبت نمایند و آن را عزیز دارند و چهار رکعت نماز در آن بخوانند:

دو رکعت اول به نیت نماز تحیت مسجد، در هر رکعتی یک بار سوره حمد و هفت بار سوره توحید «قل هو الله احد» خوانده و ذکر رکوع و سجود را هفت بار تکرار کنند.

دو رکعت دوم را به نیت نماز امام زمان علیه السلام بخوانند؛ به این ترتیب که چون سوره حمد را شروع به خواندن نمایند و به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» برسند، آن را صد بار

ص: 10

تکرار کنند و بعد از آن، بقیه سوره حمد را بخوانند، سپس سوره توحید «قل هو الله أحد» را فقط یک بار بخوانند

و آن گاه ذکر رکوع و سجود را هفت بار تکرار نمایند، رکعت دوم را نیز به همین طریق بخوانند. چون نماز را تمام کنند، یک بار «لا إله إلا الله» بگویند و سپس تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوانده و سر به سجده گذارند و صدبار صلوات بر پیغمبر و آتش علیهم السلام بفرستند.

سپس امام علیه السلام فرمودند:

فَمَنْ صَلَّىهَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛

هرکس این نماز را بخواند مانند آن است که

در کعبه نماز خوانده باشد.

ص: 11

حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من به راه افتادم هنوز چند قدمی نرفته بودم که دوباره من را صدا زد و فرمودند: بزی ابلق (سیاه و سفید) که موهای بسیاری دارد در گله جعفر چوپان است؛ اگر مردم ده بهای آن را دادند از آن پول وگر نه، از مال خود آن را خریداری کن و فردا شب، به این مکان بیاور و آن را قربانی کن. آن گاه روز هیجدهم ماه مبارک رمضان گوشت آن را بین بیماران انفاق کن، هر مریض و بیماری که از گوشت آن بخورد حق تعالی او را شفا دهد.

حسن بن مثله می گوید: به منزل برگشتم و تمام شب را در فکر بودم، تا صبح طلوع کرد و نماز را خواندم، سپس به منزل علی المنذر رفتم و احوال دیشب را با وی گفتم، با

ص: 12

یکدیگر به آن جایگاه که من را شب برده بودند رفتیم. به خدا قسم! میخ ها و زنجیرهایی که حدود بنای مسجد را نشان می داد مشاهده کردیم و آن ها همان نشان و علامتی بود که امام علیه السلام فرموده بودند.

سپس به طرف منزل سید ابوالحسن در قم حرکت کردیم. چون به در منزل او رسیدیم خادمش را دیدیم که جلوی منزل منتظر ماست. سؤال کرد: تواز جمکران آمده ای؟ گفتم: بلی. گفت: سید از سحرگاه منتظر توست. من به داخل منزل رفتم و به سید ابوالحسن سلام کردم. جوابی نیکو داد و با احترام زیادی ما را نشانند.

آن گاه قبل از این که من چیزی بگویم به من گفت: ای حسن بن مُثله! شب گذشته خوابیده بودم، در خواب

شخصی به من گفت: بامداد مردی به نام حسن بن مثله از جمکران پیش تو می آید، آنچه به تو می گوید او را تصدیق کن و بر گفتار او اعتماد نما؛ زیرا سخن او، سخن ماست و باید قول او را رد نکنی. از خواب بیدار شدم، تا این ساعت منتظر تو بودم.

حسن بن مثله می گوید: من هم تمام احوال شب گذشته را با شرح و تفصیل برای سید ابوالحسن بیان کردم. سید بلافاصله دستور داد تا اسب ها را زین کرده و بیاورند. سوار اسب ها شدیم و به راه افتادیم، چون به نزدیک ده رسیدیم، جعفر چوپان گله اش را در کنار جاده می چرخانید. من به میان گله رفتم، ناگاه بزی که از عقب گوسفندان می آمد به طرف من دوید، آن بز را گرفته و به

نزد جعفر چوپان آوردم، تا بهای آن را بدهم، جعفر سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده ام و در گله من هم نبوده است، به جز امروز که هر چه خواستم آن را بگیرم نتوانستم تا اکنون که به نزد شما آمد.

پس بز را همچنان که امام علیه السلام فرموده بود در آن جایگاه آوردیم و ذبح نموده و گوشت آن را بین بیماران تقسیم کردیم و همه شفا یافتند.

سید ابوالحسن، حسن مسلم را احضار کرد و منافع چند ساله زمین را از او گرفت و امر کرد تا وجوه در آمد روستای رهق را نیز آوردند و مسجد را بنا کردند و با چوب پوشانیدند.

سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخ ها را به قم برد

ص: 15

و در منزل خود گذاشت و بیماران می رفتند و خود را به آن ها می مالیدند و خدای تعالی شفای عاجل می داد.

پس از فوت او فرزندش بیمار شد، وی به سر صندوقی که زنجیرها و میخ ها در آن نگهداری می شد رفت تا به وسیله آن ها شفا یابد، اما هنگامی که در صندوق را باز کرد اثری از زنجیرها و میخ ها نبود و هر چه مردم جست و جو کردند فایده ای نبخشید.

ص: 16

إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَبَرِحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ، (1) وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ، وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ، (2) وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَإِلَيْكَ الْمُسْتَكِي، وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ (3) فِي الشُّدَّةِ وَالرَّخَاءِ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ (4) وَآلِ مُحَمَّدٍ، أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا (5) طَاعَتَهُمْ، وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ (6)

ص: 17

- 1- بار الها! گرفتاری بزرگ گشت، و پنهانی ها آشکار شد، و پرده از رازها برداشته شد،
- 2- و امید گسسته شد، و پهنای زمین تنگ شد، و از ریزش رحمت آسمان دریغ ورزیده شد،
- 3- و تویی یاور ما و به سوی توست گلایه ها و شکایت ها، و بر توست اعتماد و تکیه ما
- 4- چه در سختی و چه در آسانی . بار الها! درود فرست بر محمد
- 5- و خاندان محمد، آن زمامدارانی که واجب کرده ای بر ما فرمان برداری
- 6- و اطاعت شان را، و بدین سبب جایگاه شان را به ما شناساندی، پس گشایش ده بر ما به حق ایشان

فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا ، كَلِمَحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ (1) مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ ! يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ ! اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا (2) كَافِيَانِ ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ . يَا
مَوْلَانَا يَا (3) صَاحِبَ الزَّمَانِ ، اَلْعُوْثُ اَلْعُوْثُ اَلْعُوْثُ . اَدْرِكْنِي (4) اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي . اَلسَّاعَةُ اَلسَّاعَةُ اَلسَّاعَةُ . اَلْعَجَلُ اَلْعَجَلُ (5) اَلْعَجَلُ . يَا
اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ! بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ . (6)

ص: 18

- 1- ، گشایشی فوری و نزدیک ، همچون برهم زدن چشم یا زودتر (از آن) ، یا
- 2- ای محمد؛ ای علی! ای علی؛ ای محمد! من را نگه دارید که شما ببینید
- 3- نگه دارندگان من ، و من را یاری کنید که شما ببینید یاوران من ای سرور ما! ای
- 4- صاحب اختیار جهان! به فریادم برس! به فریادم برس! به فریادم برس! دریاب مرا!
- 5- دریاب مرا! دریاب مرا! همین ساعت ، همین ساعت ، هم اکنون . فوری فوری
- 6- زود! ای خدا ای مهربان ترین مهربانان! به حق محمد و خاندان پاکیزه اش (برآورده کن دعای مرا).

بر هر شیعه و دوست مخلص حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه سزاوار است که همه روزه با مولا و آقای خود، میثاق و بیعت خود را تازه گردانند؛ زیرا بعد از این که یقین کردی و دانستی که همیشه در محضر امام خود حضور داری و آن بزرگوار از تمام امورات تو آگاه است و آنی از تو غفلت ندارد، وظیفه ات این است که به هر وسیله ممکن خدمت نمایی و قلبی و لسانی، جانی و مالی شرط بندگی را به جا آوری. ملتزم بودن به خواندن دعای عهد، هر روز صبح، البته از روی صدق و اخلاص و حضور قلب بیانگر این معناست.

سید بن طاوس و کفعمی و دیگران در مصابیح و کتب معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرموده اند: هرکس چهل صباح (از روی اخلاص) خدا را با این عهد (دعا) بخواند، از یاوران حضرت قائم عجل الله فرجه الشریف می شود. و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد و آن حضرت را درک نکند، خداوند متعال او را زنده کند و از قبرش بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد. و حق تعالی به عدد هر کلمه ای، هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند، و آن عهد این است:

ص: 20

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ (1) وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (2) وَالزُّبُورِ، وَرَبَّ الظُّلِّ وَالْحُرُورِ، وَ
مُنْزِلَ الْقُرْآنِ (3) الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ (4) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَبُنُورِ وَجْهِكَ (5) الْمُنِيرِ وَ
مُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ (6)

ص: 21

-
- 1- بار الها! ای پروردگار روشنی بزرگ، و پروردگار سریر بلند
 - 2- و پروردگار دریای جوشان، و فرو فرستنده کتاب تورات و انجیل
 - 3- و زبور، و پروردگار سایه و آفتاب داغ، و فرو فرستنده قرآن
 - 4- بزرگ، و پروردگار فرشتگان نزدیک درگاه خدا و پیامبران و فرستادگان.
 - 5- خدایا! از تو می خواهم به حق ذات بزرگواریت، و به حق نور جمال
 - 6- تابانت و فرمانروایی دیرینه ات، ای زنده، ای پاینده! از تو می خواهم

بِاسْمِكَ الَّذِي اشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ (1) وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ (2) يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ ، وَ يَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ (3) وَ يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيٍّ ، يَا مُحْيِي الْمَوْتِي وَ مُمِيتَ (4) الْأَحْيَاءِ ، يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ . اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا (5) الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (6)

ص: 22

-
- 1- ، به حق آن نامت که روشن شد بدان آسمان ها و زمین ها ،
 - 2- ، و به حق آن نامت که صالح و شایسته گشتند بدان پیشینیان و پسینیان ،
 - 3- ، ای زنده پیش از هر موجود زنده ای ، و ای زنده پس از هر موجود زنده ای ،
 - 4- و ای زنده در آن هنگام که زنده ای وجود نداشت ، ای زنده کننده مردگان و ای میراننده
 - 5- زندگان ، ای زنده ای که معبودی جز تو نیست . خدایا ! برسان به مولای ما
 - 6- آن امام راهنمای راه یافته و قیام کننده به فرمان تو که دروهای خدا بر او

وَعَلَىٰ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (1) فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا (2) وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَعَنِّي وَعَنْ
وَالِدَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ (3) زَنَّهُ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ، وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ (4) وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَهُ فِي صَبِيحِهِ (5) يَوْمِي هَذَا ،
وَمَا عَشْتُ مِنْ أَيَّامِي ، عَهْدًا وَعَقْدًا (6)

ص: 23

- 1- و پدران پاکش باد ، از طرف همه مردان و زنان با ایمان
- 2- ، در مشرق های زمین و مغرب های آن ، هموار آن و کوهش ،
- 3- خشکی آن و دریایش ، و از طرف من و پدر و مادرم درودهایی
- 4- ، هموزن عرش خدا و شماره سخنان او ، و آنچه را شمارش کرده دانشش ،
- 5- و کتاب و دفترش بدان احاطه دارد . خدایا من تجدید و تازه می کنم در بامداد
- 6- این روز ، و هر چه زندگی کنم از روزهای دیگر ، عهد و پیمان

وَبِيعَهُ لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحَوْلَ عِنَهَا ، وَلَا أَزُولُ أَبَدًا . (1) اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَاَلدَّابِّيْنَ عَنْهُ (2) وَاَلْمُسَارِعِيْنَ اِلَيْهِ فِيْ قَضَاءِ حَوَائِجِهِ ، وَاَلْمُمْتَلِيْنَ (3) لَا يَوْمِرُهُ وَاَلْمُحَامِيْنَ عَنْهُ ، وَاَلسَّابِقِيْنَ اِلَى اِرَادَتِهِ ، (4) وَاَلْمُسْتَسْتَهْدِيْنَ بَيْنَ يَدَيْهِ . اَللّٰهُمَّ اِنْ حَالَ بَيْنِيْ وَبَيْنَهُ (5) الْمَوْتُ الَّذِيْ جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (6)

ص: 24

- 1- و بیعتی برای آن حضرت در گردنم که هرگز از آن سربیزی نکنم ، و دست نکشم هرگز .
- 2- ، خدایا قرار ده مرا از یاران و کمک کارانش و دفاع کنندگان از او ،
- 3- و شتابندگان به سوی او در برآوردن خواسته هایش ، و انجام دهندگان
- 4- به دستورات و اوامرش و حمایت کنندگان از آن حضرت ، و پیشی گیرندگان به سوی خواسته اش ،
- 5- و شهادت یافتگان پیش رویش . خدایا اگر فاصله افتد میان من و او
- 6- ، آن مرگی که قرار داده ای آن را بر بندگان حتمی و مقرر ،

فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتَرًا كَفَنِي ، شَاهِرًا سَيْفِي (1) مُجَرِّدًا فَنَاتِي ، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي (2) اَللّٰهُمَّ اَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيْدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيْدَةَ (3) وَ اَكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرِهِ مَنِّي اِلَيْهِ ، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ (4) وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ ، وَ اَوْسِعْ مِنْهَجَهُ ، وَ اَسَلِّمْ لَكَ بِى مَحَجَّتَهُ (5) وَ اَنْفِذْ اَمْرَهُ ، وَ اَشْدُدْ اَرْزُهُ ، وَ اَعْمِرِ اللّٰهُمَّ بِهٖ بِلَادَكَ (6)

ص: 25

- 1- ، پس بیرون آور مرا از گورم در حالی که کفن به خود پیچیده ، با شمشیر آخته ،
- 2- . و نیزه برهنه ، پاسخ گویان به فراخوانی آن دعوت کننده بزرگوار در شهر و بیابان .
- 3- ، خدایا نشان بده به من آن جمال ارجمند و آن دارای پیشانی نورانی پسندیده را ،
- 4- ، و بکش دیده ام را به سر مه وصال دیدارش به یک نگاه ، و شتاب کن در ظهورش ،
- 5- ، و آسان گردان خروجش را ، و بگستران راهش را ، و مرا به راه او در آور ،
- 6- ، و دستورش را نافذ گردان ، و پشتش را محکم کن ، و آباد گردان خدایا به دست او شهرهایت را ،

وَ أَحْيِي بِهِ عِبَادَكَ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ ، ظَهَرَ وَ زنده گردان به وسیله اش بندگان را ، زیرا تو فرمودی و گفته ات عین حقیقت است ، آشکار شد الفسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبُحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ . تبه کاری در خشکی و دریا به خاطر کرده های مردم . فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى (1) بِاسْمِ رَسُولِكَ ، حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا (2) مَزَقَّهُ ، وَيُحَرِّقَ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ . وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا (3) لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ ، وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ ، (4)

ص: 26

-
- 1- پس آشکار کن خدایا برای ما نماینده ات را و فرزند دختر پیامبرت که همانم
 - 2- فرستاده توست ، تا دست نیابد به هیچ باطلی جز آن که
 - 3- از هم بدراند ، و پابرجا کند حق را و ثابت کند آن را ، و قرار بده آن بزرگوار را خدایا پناه گاه
 - 4- ستمدیدگان بندگان ، و یاور کسی که جز تو یآوری برایش یافت نشود ،

و مُجَدِّدًا لِمَا عَطَّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ ، وَ مُسَدِّدًا لِمَا (1) وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (2) وَآلِهِ . وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ (3) اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْهِ (4) وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ ، وَ اَرْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ (5) اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ (6)

ص: 27

- 1- و تازه کننده آن احکامی که از کتاب تو تعطیل مانده ، و محکم کننده آنچه
- 2- رسیده از نشانه های دین و آیینت و دستورات پیامبرت که درود خداوند بر او
- 3- . و آتش باد ، و قرارش ده خدایا از آنان که نگاهش داری از صولت و حمله زورگویان .
- 4- خدایا شاد گردان (دل) پیامبرت محمد که درود خداوند بر او و آتش باد را به دیدارش ،
- 5- . و نیز هرکه در دعوتش از آن حضرت پیروی کرد ، و رحم کن بر بیچارگی ما پس از آن حضرت .
- 6- ، خدایا برطرف کن این اندوه را از این امت به حضور امام زمان ،

وَعَجَّلَ لَنَا ظُهُورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا، (1) بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (2)

پس سه مرتبه بران راست زده و می گویی:

الْعَجَلِ الْعَجَلِ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ. (3)

ص: 28

-
- 1- و شتاب کن برای ما در ظهورش، که آنان پندارند ظهورش را دور ولی ما آن را نزدیک می دانیم،
 - 2- به مهت ای مهربان ترین مهربانان.
 - 3- بشتاب، بشتاب! ای سرور من! ای صاحب الزمان!

تشرّف مرحوم شیخ محمدتقی بافقی خدمت امام زمان علیه السلام در مسجد جمکران

سید شریف، سید مرتضی حسینی معروف به ساعت ساز قمی، که از اشخاص باخدا و متدین شهر قم، و به نیکی و پارسایی مشهور و معروف بوده حکایت نموده است:

شب پنج شنبه ای در فصل زمستان که هوا بسیار سرد، و برف زیادی هم قریب نیم زرع روی زمین نشسته بود، در منزل خود نشسته بودم. به خاطر آمد که امشب، شب پنج شنبه و هنگام رفتن آخوند (شیخ محمد تقی بافقی) به مسجد جمکران است.

با خود گفتم ایشان حتما با این هوای سرد و برفی،

ص: 29

رفتن به جمکران را تعطیل کرده اند، اما دلم طاقت نیاورد و به جستجوی ایشان رفتم. در منزلشان نبود، در مدرسه هم نبود، سراسیمه از هر کس جوای ایشان بودم، تا به میدان میر، که سر راه جمکران است رسیدم. تصمیم گرفتم درباره ایشان تحقیق نمایم.

شخصی که خباز و نانواى میدان میر بود گفت: آقا چرا مضطربى و به دنبال چه كسى مى گردى؟

گفتم: در فكر حاج شيخ محمدتقى هستم كه مبادا در اين سرما به مسجد رود، زيرا در اين هواى سرد و برفى، بيابان پر از خطر جانوران است و ترس خشك شدن از كوران و سرما هم مى رود. آمدم بلکه او را ببينم و مانع رفتن او بشوم ولى هنوز وى را ندیده ام و كسى هم خبر از او ندارد.

ص: 30

نانوا گفت: معطل نشو، زیرا ایشان با چند نفر از دوستان و شاگردانش به سمت مسجد جمکران رفتند. همین که این کلام را شنیدم اضطرابم بیشتر شد و با عجله به راه افتادم.

نانوا گفت: کجا شتاب می کنی؟ گفتم: شاید به آن ها برسیم و ایشان را برگردانم.

نانوا گفت: بیخود مرو، زیرا که به آن ها قطعاً نخواهی رسید و شاید الآن اگر به خطری برنخورده باشند نزدیک مسجد باشند.

من بسیار پریشان شدم، و به خاطر آن شدت سرما و برفی که مدام از آسمان می بارید ترس این را داشتم که مبادا پیش آمدی برای آن ها رخ دهد، اما چاره ای نداشتم.

ص: 31

به منزل برگشتم. اهل منزل نیز از پریشانی من، مضطرب و اندوهناک شدند.

خوابم نمی برد، به دعا کردن برای ایشان مشغول بودم که نزدیک سحر در چشمانم احساس خستگی کردم. بین خواب و بیداری بودم، که ملاحظه نمودم حضرت صاحب الامر عجل الله له الفرج وارد منزل شدند و به من فرمودند: سید مرتضی چرا مضطربی؟

عرض کردم: ای مولایم! به خاطر شیخ محمدتقی، که امشب به مسجد رفته و نمی دانم بر سر او چه آمده است.

فرمودند: سید مرتضی! گمان می کنی من از حاج شیخ دورم، الآن به مسجد رفتم و وسایل استراحت او و اصحابش را فراهم کرده و آمدم.

ص: 32

از خوشحالی برخاسته و به اهل منزل که از من پریشان تر بودند، این بشارت را مژده دادم.

صبح زود برخاستم و برای اثبات راستی و صحت این خواب به جست و جو پرداختم تا به یکی از اصحاب حاج شیخ رسیدم. به وی گفتم: دوست دارم قصه دیشب را بگویی.

گفت: آری! دیشب حاج شیخ ما را برداشته و همگی در آن هوای سرد و برفی، به طرف مسجد جمکران رفتیم؛ اما وقتی که از شهر خارج شدیم، یک حرارت و شوق دیگری داشتیم به گونه ای که در روی برف، از زمین خشک و روز آفتابی سریع تر می رفتیم، تا به اندک زمانی به مسجد رسیده و متحیر بودیم که شب را از سر ما،

ص: 33

چگونه به روز آوریم که ناگاه دیدیم جوان سیدی وارد شده و به حاج شیخ فرمود: دوست دارید کرسی و لحاف و آتش برایتان حاضر کنم؟ ایشان گفتند: اختیار با شماست.

آن سید از مسجد بیرون رفت، اما چند دقیقه ای طول نکشید که برگشت و با خود کرسی و لحاف و منقلی از ذغال و آتش آورد، و در یکی از حجرات گذاشته و مرتب نمود، هنگام رفتن از حاج شیخ پرسید: باز چیزی احتیاج دارید؟ شیخ جواب داد: خیر.

یک نفر از ما اظهار داشت: ما صبح زود می رویم، این اثاثیه را به چه کسی بسپاریم؟ فرمود: هرکس آورده خودش خواهد برد، و از نظر ما پنهان شد.

ص: 34

ما در تعجب بودیم که این سید چه کسی بود و اثاثیه را از کجا آورد، با این که از این جا تا قریه جمکران رفتن و برگشتنش به اندازه یک کیلومتر راه است و لا اقل برای رفت و برگشت و تهیه لوازم، نیم ساعت لازم است و از طرف دیگر چند ساعت از شب گذشته و هوا سرد و برف هم در حال باریدن بود. صبح هم اثاثیه را همان جا گذاشته و آمدیم و هنوز در همان فکر هستیم.

به او گفتم: من می دانم که آن سید جوان چه شخصی بود، آن گاه داستان اضطراب و خواب خود و فرمایش مولایم را برای او بیان کردم، و گفتم که از خانه ام بیرون نیامدم مگر برای این که راستی و صحت خواب خود را ببینم، و الحمد لله دیدم، و فهمیدم که مولایم از این مرد شریف غافل نیست.

ص: 35

لازم به یادآوری است که مرحوم شیخ محمدتقی بافقی در تعمیر ساختمان قدیمی مسجد و احیا و رونق دادن به آن، سهم به سزایی داشته، و مقید بوده است که شب های جمعه با جمعی از طلاب متدین و وارسته به آنجا مشرف شده و تا صبح به مناجات با خداوند متعال و مولا و آقای خود حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف پردازد.

ص: 36

شفای سرطان پسر بچه سنی حنفی زاهدانی در مسجد جمکران قم

در «مسجد جمکران» پسر بچه ای که اهل «زاهدان» است، شفا گرفته است که نوار مصاحبه آن موجود است. اینک سؤال و جوابی را که جناب «حاج آقای موسوی» مدیریت محترم آن زمان مسجد با خود نوجوان و والده او نموده، از نوار پیاده و ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

تاریخ

مصاحبه: هیجدهم آبان ماه 1372 ه.ش.

ص: 37

لطفا خود را معرفی و اصل ماجرای شفا یافتن را بیان کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم. من «سعید چندانی»، دوازده ساله هستم که حدود یک سال و هشت ماه به سرطان مبتلا بودم و دکترها جوابم نموده بودند.

پانزده روز قبل، شب چهارشنبه که به «مسجد جمکران» آمدم، در خواب دیدم نوری از پشت دیوار به طرف من می آید که اول ترسیدم، بعد خود را کنترل نمودم، این نور آمد و با بدن من تماسی پیدا کرد و رفت و نور آن قدر زیاد بود که من نتوانستم آن را کامل بینم، بیدار شدم و باز خوابیدم تا صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم بدون عصا می توانم راه بروم و حالم خیلی خوب

ص: 38

است. تا شب جمعه در مسجد ماندیم و در شب جمعه، مادرم بالای سرم نشسته بود و به تلاوت قرآن مشغول بود، احساس کردم کسی بالای سر من آمد و جملاتی را فرمود که من باید یک کاری را انجام دهم، سه مرتبه هم جملات را بیان کرد.

من به مادر گفتم: مادر! شما چیزی به من گفتی؟

گفت: نه! من آهسته مشغول قرائت قرآنم.

گفتم: پس چه کسی با من حرف زد؟

گفت: نمی دانم.

هرچه سعی کردم آن جملات را به یاد بیاورم، متأسفانه نشد و تا الآن هم یادم نیامده است.

سعید جان! شما اهل کجا هستی!؟

ص: 39

زاهدان.

کدام شهر زاهدان؟

خود زاهدان.

کلاس چندمی؟

پنجم.

کدام مدرسه می روی؟

محمّد علی فائق.

شما قبل از شفا پیدا کردن، چه ناراحتی داشتی؟

غده سرطانی.

در کجای بدنت بود؟

لگن و مثانه و شکم.

از چه جهت ناراحت بودی؟

ص: 40

راه رفتن و درد و ناراحتی که حتی با عصا هم نمی توانستم درست راه بروم و من را بغل می گرفتند.

دکترها چه گفتند؟

گفتند ما نمی توانیم تو را عمل کنیم و جوابم کردند و بعضی از دکترها هم به مادرم می گفتند باید پایش را قطع کنیم.

شما در این مدت، بیرون از منزل نمی رفتی؟

از سه ماه قبل که من را جهت عمل جراحی، نمونه برداری کرده بودند، دیگر نتوانستم از خانه بیرون بروم.

در این سه ماه چه می کردی؟

خواهی بودم و نمی توانستم راه بروم.

ص: 41

می شود آدرس منزلتان را بگویید؟

بلی! زاهدان، کوی امام خمینی، انتهای شرقی، کوچه نعمت، پلاک 6، منزل آقای چندانی.

شما چگونه شد جمکران آمدید؟

مادرم من را آورد.

الآن که به مسجد جمکران آمده ای، چه احساسی داری؟

خیلی احساس خوبی دارم و ناراحتی هایم همه برطرف شده.

بعد از این که شفا یافتی، نزد دکتر رفته ای؟

آری!

چه گفتند؟

ص: 42

تعجب کردند و مادرم به آن‌ها گفت: ما دکتر دیگری داریم و او علاج کرده. گفتند: کجاست؟ گفت: جمکران و آن‌ها آدرس گرفتند و گفتند ما هم می‌رویم.

شما قبل از این که شفا بگیری و قبل از خوابیدن، چه راز و نیازی کردی و با خود چه می‌گفتی؟

گریه کردم و از خدا و امام زمان علیه السلام خواستم که این درد از من برود و من را شفا بدهد و بالاخره به نتیجه رسیدم و موفق شدم و خیلی راضی‌ام.

شما برای معالجه کجا رفتید؟

چند ماه قبل به بیمارستان «الوند» رفتیم. بعد دکتر گفت تگه برداری می‌کنم، بستری شدم و تگه برداری کردند. پس از چهار روز که بستری بودم، از حال رفتم،

ص: 43

و سه چهار ماه اصلاً نتوانستم راه بروم و تمام خانواده ام مأیوس بودند.

خیلی درد داشتی؟

آری!

الآن هیچ دردی نداری؟

خیر!

با چه چیزی شما را به اینجا آوردند؟

ماشین.

به چه نحو وارد مسجد شدی؟

تا نصف راه با عصا آمدم و چون ساختم بود، من را بغل کردند و به مسجد آوردند.

ص: 44

شرح ماجرا از زبان مادر نوجوان سرطانی شفایافته

بسم الله الرحمن الرحيم

بر محمد و آل محمد صلوات! (صلوات حاضرین)

برای خشنودی امام زمان علیه السلام صلوات! (صلوات حاضرین)

من از یک جهت ناراحت و از یک جهت خوشحال هستم و لذا نمی توانم درست صحبت کنم، ببخشید. اما ناراحتی من این است که می خواهم از اینجا بروم و جهت خوشحالی ام آن است که فرزندم شفا پیدا کرده است.

بچه من یک سال و هشت ماه مریض بوده و به من چیزی نگفت. یعنی فرزندم یک سال با درد ساخت

ص: 45

و چیزی نگفت، تا ناراحتی خیلی شدید شد و به من اظهار کرد. من او را نزد دکترهای زاهدان بردم، به من گفتند باید این بچه را به تهران ببرید. او را به تهران آوردم و نمونه برداری کردند و گفتند: «غده سرطانی است.» من بی اختیار شده و به سر و صورتم زدم و از آن روز به بعد که مرض او را فهمیدم خواب راحت نداشته ام و شب های طولانی را نمی دانم چطور گذرانده و خواب به چشمان من نمی آمد. آنچه بلد بودم این بود که: اول به نام خدا درود می فرستادم و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» می گفتم. چندین دوره تسبیح «لا اله الا الله» گفتم که این نام خداست. بعدا به نام محمد صلی الله علیه و آله و بعد به نام حضرت مهدی علیه السلام و بقیه انبیا صلوات فرستادم؛ چون خواب به چشمم نمی آمد و نمی خواستم بیکار باشم.

دکترها چه گفتند؟

گفتند مادر سعید! الآن که بچه از بین رفته او را برای ما آوردی؟ و به من گفتند سرطان است و علاج ندارد. گفتیم: تقصیر من نیست به من نگفت. به او گفتند: چرا نگفتی؟ گفت: من نمی دانستم که سرطان است. به هر حال دکترها عصبانی شدند و به من گفتند ببرش.

چهار دکتر ما را جواب کردند. به بعضی از دکترها التماس کردم، گفتند: شیمی درمانی می کنیم تا چه پیش آید.

چند جلسه شیمی درمانی کردند و هنوز زیر برق نگذاشته بودند که من سعید را به اینجا (مسجد جمکران) آوردم.

ص: 47

وقتی به اینجا آمدیم، روز سه شنبه بود و سعید شب چهارشنبه، ساعت سه بعد از نصف شب، که بچه ام تنها بود و من خودم مسجد بودم، خواب می بیند. من آمدم دیدم بدون عصا دارد راه می رود.

گفتم: سعیدجان! زود برو چوب را بردار، چرا بدون عصا می روی؟

گفت: من دیگر با پای خودم می توانم راه بروم و احتیاجی به عصا ندارم. مگر من نیامدم اینجا که بدون چوب بروم؟

من و برادرش گفتیم لابد شوخی می کند، و او گفت: من شفا گرفتم و خوابش را گفتم.

برادرش گفت: «اگر راست می گویی، بنشین.»

نشست. «بلند شو»، بلند شد. «سینه خیز برو»، رفت. دیدم کاملاً خوب شده است. الحمد لله رب العالمین.

من به خاطر این که بچه ام را چشم نکنند و اسباب ناراحتی او را فراهم نکنند، گفتم به کسی نگویم تا بعداً برای متصدی مسجد نقل می کنم. شکر! الحمد لله! بچه ام را آوردم اینجا، سالم شده و امید است حضرت اجازه بدهد تا از خدمتش مرخص شویم.

در نوار ویدیویی از این مادر سؤال شده: چرا شما به «مسجد جمکران» آمدی؟ در جواب می گوید: به خاطر خوابی که وقتی در بیمارستان تهران بودم، دیدم که من را به اینجا راهنمایی کرده و گفتند: شفای فرزند تو آنجاست.

ایشان چند ماه مریض احوال و بستری بود؟

از شهریور ماه، که از شهریور تا آبان، دیگر هیچ

ص: 49

نتوانست راه برود. در زاهدان پدرش او را بغل می گرفت و از این طرف به آن طرف و پیش دکتر می برد و در مسافرت برادرش که همراه ما هست؛ چون بعد از نمونه برداری، به کلی از پا افتاد، و عکس ها و مدارک موجود است.

بعد از شفا هم او را پیش دکترها بردی؟

آری! و تعجب کردند و گفتند: چه کار کردی که این بچه خوب شده؟ گفتیم: ما یک دکتر داریم که پیش او بردم. گفت: کجاست؟ گفتیم: «قم جمکران» و از سگه های امام زمان علیه السلام که شما داده بودید، به آن ها دادم. به خدا دکتر تعجب کرد، دکترش آدرس جمکران را نیز گرفت.

کدام دکتر بود؟

بیمارستان هزار تختخواهی امام خمینی، و نام دکتر

ص: 50

هم «دکتر رفعت» و یک دکتر پاکستانی.

دقیقا چه مدت است که اینجا هستی؟

نزدیک به یک ماه است اینجا هستم و باید حضرت امضا کند و اجازه دهد تا از اینجا برویم.

پدرش می داند؟

آری! خودم تلفن زدم و همه تعجب کرده و باور نمی کنند که بچه خوب شده باشد.

محلّ شما اکثرا اهل تسنن هستند؟

بلی!

خودتان چگونه؟

ما خودمان اهل تسنن و حنفی هستیم، پیرو دین، قرآن و اسلام هستیم.

حالا که امام زمان علیه السلام بچه شما را شفا داده، شیعه نمی شوید؟

ص: 51

امام زمان علیه السلام مال ما هم هست و تنها برای شما نیست.

دو نکته قابل توجه:

1 دیدار این نوجوان با مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی و سفارش ایشان به او که باید جزو شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام و از سربازان امام عصر ارواحنا فداه شوی.

2 مژده دادند که افراد خانواده این نوجوان همه شیعه اثنی عشری شده اند و این قصه نزد مردم آن جا مشهور است.

ص: 52

برخی از وظایفی که شیعیان و دوستان امام زمان علیه السلام نسبت به آن حضرت دارند

آنان که عنایت مولای خود را می طلبند، باید توجه داشته باشند که تنها نباید توقع داشت که از آن سو توجهی شود، بلکه ما هم در مقابل آقا و ولی نعمت مان وظایفی داریم، وظایفی که عمدتاً از آن ها غافلیم و این غفلت ها قلب مقدّس آن حضرت را از ما محزون و اندوه ناک می سازد، آنجا که می فرماید:

«خداوند ما و شما را از فتنه ها نگاه دارد و به ما و شما روح یقین موهبت کند و از بدی عاقبت باز دارد».⁽¹⁾

ص: 53

1- . فراهایی از توقیعات حضرت ولی عصر علیه السلام خطاب به عالم بزرگوار، شیخ مفید رحمه الله بحار الانوار ج 53، ص 175 و 177 به نقل از «احتجاج».

تردید و سرگردانی، و گرایش به مکتب های پوشالی و بی اساس، و کردار ناشایست که از لوایم دوران غیبت کبری است شایسته شیعیان و دوستان آن حضرت نیست؛ چرا که خاطر آن امام مهربان را آزرده می سازد:

«ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم که اگر جز این بود نابسامانی ها و مصیبت ها بر سرتان فرود می آمد و دشمنان، شما را درهم می شکستند. تقوای خود را بیشتر کنید و ما را یاری دهید»⁽¹⁾.

لذا مناسب دیدیم نمونه ای از وظایف مهم نسبت به آن حضرت را، زینت بخش این نوشتار قرار دهیم:

1 شناخت و معرفت کامل از طریق صفات

ص: 54

1- . همان.

و خصایصی که مخصوص آن حضرت است، و مداومت داشتن بر خواندن این دعا:

اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِيْ نَفْسَكَ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِيْ نَفْسَكَ بَارِ خَدَايَا! خودت را به من بشناسان ؛ زیرا اگر خودت را به من نشناسانی ، لَمْ اَعْرِفْ نَبِيَّكَ .
اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِيْ رَسُوْلَكَ ، فَاِنَّكَ اِنْ پِيَامِبِرْت رَا نَشْنَسَا سَم . خدایا پیامبرت را به من بشناسان ؛ زیرا اگر لَمْ تُعَرِّفْنِيْ رَسُوْلَكَ ، لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ .
اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِيْ پِيَامِبِرْت رَا بَه مَن نَشْنَسَا سَانِي ، حُجَّت رَا نَشْنَسَا سَم . خدایا به من بشناسان حُجَّتَكَ ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِيْ حُجَّتَكَ صَدَّ لَمَلْتُ عَنْ دِيْنِي . حُجَّت رَا ؛ زیرا اگر حُجَّت رَا بَه مَن نَشْنَسَا سَانِي ، از دینم گمراه شوم. 2 منتظر ظهور و فرج آن حضرت بودن، به گونه ای که این انتظار در انسان تحرک ایجاد کرده و در عمل ظاهر شود، تا

ص: 55

آنجا که در انجام واجبات الهی و ترک محرمات کوتاهی نکند.

3 تسلیم و انقیاد برای امر امام علیه السلام داشته باشد و عجله نکند، یعنی چون و چرا در امر ظهور آن جناب ننماید و آنچه از جانب آن حضرت می رسد، صحیح و مطابق حکمت بدانند.

4 از مال خود به آن حضرت هدیه ننماید، مثلاً مالی را که می خواهد به امام علیه السلام هدیه دهد، به همین قصد در راهی که می داند رضای آن حضرت است مصرف ننماید، مانند این که به صالحان از دوستان و شیعیان آن حضرت کمک نماید.

5 صدقه دادن به قصد سلامتی آن حضرت.

ص: 56

6 مداومت نمودن بر خواندن این دعا که در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «یا اَللهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ».

7 در هر حال و زمانی آماده یاری نمودن آن حضرت باشد، و در فراقش مغموم بوده و ندبه و زاری نماید (مداومت داشتن بر خواندن دعای ندبه در صبح های جمعه).

8 در مشکلات و گرفتاری های مهم به آن حضرت متوسل شود.

9 فضایل و کمالات و صفات آن حضرت را ذکر نمودن و مردم را به سوی معرفت و شناخت آن جناب و خدمت به آن بزرگوار دعوت کردن.

ص: 57

10 صبر کردن بر سختی ها و سرزنش دشمنان.

11 هدیه ثواب اعمال نیک و عبادات به آن حضرت.

12 دعا کردن برای سلامتی آن بزرگوار و طلب پیروزی و یاری و ظهور آن جناب را، از خدای متعال نمودن.

13 خواندن زیارت آن حضرت و دعای عهد که در کتاب مفاتیح الجنان نقل شده است.

14 بر دین و اعتقادات خود ثابت باشد و با ناهلان و منحرفین که او را نسبت به دینش سست کنند معاشرت نکنند.

15 و از همه مهم تر؛ انجام واجبات و ترک محرمات

ص: 58

امامان معصوم و ائمه اطهار علیهم السلام آیت های کرامت و نشانه های رحمت و احسانند که بخشش، عادت آن ها و کرامت و جوانمردی خمیرمایه وجودی ایشان است و در طول تاریخ و در کوران های زندگی، از شیعیان و دوستان خود دستگیری نموده اند. امام زمان ارواحنا فداه نیز از همین شجره طیبه و خاندان با فضیلت است، اگر چه بنابر مصالحی خداوند ایشان را از انظار غایب فرموده است و ظاهر نیست، اما احوال و اخبار دوستان و پیروانش بر آن بزرگوار پوشیده نمی باشد و در رسیدگی به حال آنان که، به جبل ولایتش چنگ زنند کوتاهی

نمی‌کند و پیوسته برکات و رحمتش بر امت جدش جاری است.

لذا بایسته و شایسته است که در مهمات و گرفتاری‌های دشوار مادی و معنوی، دست‌نیاز و ندای عجز و استغاثه به سوی این مولا و آقای رؤف و مهربان دراز کنیم، تا در مصایب و مشکلات توانفرسای دوران غیبت، به فریادمان رسند و الطاف و عنایات‌شان شامل حال ما گردد.

1 نامه نوشتن و عریضه دادن به امام زمان علیه السلام

هرکس حاجتی دارد آنچه که ذکر می‌شود در نامه‌ای بنویسد و در (ضریح) یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد، یا

ص: 60

نامه را ببندد و مهر کند و خاکِ پاکی را گِل سازد، و آن را در میان گِل گذارد و در نهری یا چاهی عمیق یا آبی اندازد، که به حضرت صاحب الزمان علیه السلام می رسد و آن بزرگوار عهده دار برآوردن حاجت می شود.

نامه این چنین نوشته می شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسَدِّتِغِيثَا، وَشَدَّ كَوْتُ مَا نَزَلَ بِي مُسَدِّتِجِيرَا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بِكَ، مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي، وَأَشْغَلَ قَلْبِي، وَأَطَالَ فِكْرِي، وَسَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي، وَعَيَّرَ خَطِيرَ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي، أَسْأَلُكَ تَخَيُّلِ وُرُودِهِ الْخَلِيلُ، وَتَبَرَّأُ مِنِّي عِدَّةَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ الْحَمِيمُ، وَعَجَزْتُ عَنْ دِفَاعِهِ حَيْلَتِي، وَخَانَنِي فِي

ص: 61

تَحْمُلُهُ صَبْرِي وَقُوَّتِي، فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي، عَلِمَا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، وَلِيَّ التَّدْيِيرِ وَمَالِكِ الْأُمُورِ، وَاتَّقَا بِكَ فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي، مُتَيَقِّنًا لِإِعْجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ
بِإِعْطَائِي سُؤْلِي. وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ! جَدِيدٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَتَصَدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرٍ كَذَا وَكَذَا (پس حاجات خود را ذکر نماید) فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي
بِحَمْلِهِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ، وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَلَا ضَرَّ عَافِيهِ بِقَبِيحِ أَعْمَالِي، وَتَقْرِيظِي فِي الْوَأَجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَعِثْنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْكَ! عِنْدَ اللَّهْفِ، وَقَدِّمِ الْمَسْئَلَةَ لِلَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَشِمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ، فَبِكَ بَسَطَتِ النِّعْمَةُ عَلَيَّ، وَاسْتَلِ اللَّهَ -جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَفَتْحًا قَرِيبًا، فِيهِ بُلُوغُ الْأُمَالِ، وَخَيْرُ الْمَبَادِي وَخَوَاتِيمِ الْأَعْمَالِ، وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ، إِنَّهُ جَلَّ تَنَاوُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالٌ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمُبْدَاءِ وَالْمَأَلِ.

آن گاه در کنار آن نهر یا چاه بایستد و توجه به یکی از وکلای آن حضرت نموده و او را در نظر آورد (یا عثمان سعید العمروی، یا پسر او محمد بن عثمان، یا حسین بن روح یا علی بن محمد السمری) و یکی از آن ها را بر زبان آورده و صدا نماید و بگوید:

يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ! سَلَامٌ عَلَيْكَ! أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي

ص: 63

سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَنْتَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ، وَقَدْ خَاطَبْتِكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ. وَهَذِهِ رُقْعَتِي وَحَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا عَلَيْهِ
السَّلَامُ، فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ! وَأَنْتَ التَّقِيُّ الْأَمِينُ.

سپس نوشته را در نهر یا در چاه اندازد که ان شاء الله حاجت او برآورده خواهد شد.

ص: 64

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

